

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۷
جهل مقدس؛ تابوت آتشین!.....	۹
جهل مقدس؛ جهل بنیادین!.....	۲۳
تزریق جهل مقدس؛ آفت خطابه بدون تفقه توسط خطیب غیر صالح.....	۳۹
اصل «دوستی» در نظام اخلاق اسلامی.....	۵۹
اعتمادسازی؛ بنیاد صلح پایدار.....	۷۱
اصول اخلاق حسنه: محور اصلی تقریب بین ادیان.....	۸۳
احقاق حق و گذشت از حق.....	۹۱
استخفاف گناهان کبیره در اخلاق سیاسی!.....	۱۰۵
اعتراف به خطا و استغفار سیاسی.....	۱۱۵
الهیات شهری.....	۱۲۷
آموزش صلح؛ بهترین نیکی‌ها.....	۱۵۳
به سوی صلح توحیدی یا صلح پایدار.....	۱۶۱
تحمل و مدارا زیربنای صلح جهانی.....	۱۷۱
دغدغه حکیمان نسبت به صلح جهانی.....	۱۸۵
دینداری عقلانی.....	۱۹۹
خشونت با محیط زیست از نظر معارف اسلامی.....	۲۰۹

۶ جهل مقدّس؛ تابوت آتشین

- صلح و گذشت؛ شیوه نبوی ۲۲۵
- شما که دین ندارید، پس در دنیایتان آزاده باشید! ۲۳۹
- نهادهای سازنده صلح در ادبیات اسلامی ۲۵۳
- معرفت و عمل صالح؛ نردبان عروج ۲۷۱
- ما اهل فن نیستیم؛ اقتصاد یک کار علمی است ۲۹۳
- کاربرد سلاح‌های کشتار جمعی از نظر حقوق بشردوستانه اسلامی ۳۰۳
- رسالت نبوی؛ نهادینه ساختن اخلاق و کرامت انسانی ۳۱۹
- نمایه ۳۳۹
- فهرست منابع ۳۵۱

پیشگفتار

بنا نداشتیم برای این مجموعه مقدمه‌ای بنگارم که نقش تعرفه محتوا را ایفا کند؛ زیرا بخش‌های مختلفی از آن معرفی‌کننده محتواست، ولی دیدم خروج از سنت تألیف و تصنیف است و سنت‌شکنی را لااقل در این وادی چندان مطلوب ندانستم.

این مجموعه، حاوی مطالبی است که اکثر قریب به اتفاق بخش‌های آن در ازمینه مختلف در جراید، گاهی عیناً و گاه با تفاوتی قابل توجه، منتشر شده، ولی معذرت آن از آن بنا به مصالحی سابقه انتشار نداشته و نخستین بار به نظر تان می‌رسد که ملاحظه خواهید فرمود.

بخش‌های مختلف هرچند به انگیزه‌های گوناگون فراهم شده، ولی در مجموع واجد خط مشی واحد و وجوه مشترکی هرچند در جنس بعید می‌باشند. برخی قطعات در بخش‌های مختلف ممکن است به نظر خوانندگان مکرر برسد، با قبول این عیب عذری که می‌توانم به درگاهشان عرضه بدارم این است که هرچند مطلب تکراری است، ولی مناسبت‌ها و جهت‌ها مختلف است و

پیشگفتار

بنا نداشتیم برای این مجموعه مقدمه‌ای بنگارم که نقش تعرفه محتوا را ایفا کند؛ زیرا بخش‌های مختلفی از آن معرفی‌کننده محتواست، ولی دیدم خروج از سنت تألیف و تصنیف است و سنت‌شکنی را لااقل در این وادی چندان مطلوب ندانستم.

این مجموعه، حاوی مطالبی است که اکثر قریب به اتفاق بخش‌های آن در ازمینه مختلف در جراید، گاهی عیناً و گاه با تفاوتی قابل توجه، منتشر شده، ولی مع‌ذلک فصولی از آن بنا به مصالحی سابقه انتشار نداشته و نخستین بار به نظر تان می‌رسد که ملاحظه خواهید فرمود.

بخش‌های مختلف هرچند به انگیزه‌های گوناگون فراهم شده، ولی در مجموع واجد خط مشی واحد و وجوه مشترکی هرچند در جنس بعید می‌باشند. برخی قطعات در بخش‌های مختلف ممکن است به نظر خوانندگان مکرر برسد، با قبول این عیب عذری که می‌توانم به درگاهشان عرضه بدارم این است که هرچند مطلب تکراری است، ولی مناسبت‌ها و جهت‌ها مختلف است و

جهل مقدس؛ تابوت آتشین!

طالبان و متحدانشان در طول سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ میلادی، مرتکب قتل‌عام غیرنظامیان افغان شدند، از تأمین غذا برای شانزده هزار غیرنظامی گرسنه توسط سازمان ملل جلوگیری کردند و با سیاست زمین سوخته^۱، مناطقی وسیع از زمین‌های حاصلخیز را سوزاندند و ده‌ها هزار خانه را ویران کردند. آن‌ها در طول حکومت خود علاوه بر منع تحصیل دختران، سرگرمی‌ها و فعالیت‌هایی مانند پرواز بادبادک و نگهداری پرندگان به‌عنوان حیوانات خانگی را ممنوع کردند و اقلیت‌های مذهبی و قومی را مورد تبعیض قرار دادند. طبق اعلام سازمان ملل متحد، طالبان و متحدان آن‌ها مسئول ۷۶ درصد از تلفات غیرنظامیان افغان در سال ۲۰۱۰ و ۸۰ درصد در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ بودند. طالبان همچنین

۱. سیاست زمین سوخته یک استراتژی نظامی است که به معنی از بین بردن تمامی منابع در دسترس نیروی دشمن است. ممکن است این سیاست در مورد نیروی مهاجمی اعمال گردد که در زمین خودی در حال پیشروی است. از این استراتژی در جنگ جهانی دوم و جنگ داخلی آمریکا هم استفاده شده است. بر طبق ماده ۵۴ کنوانسیون ژنو (Protocol I Additional to the Geneva Convention, 1977) از بین بردن ذخیره غذایی غیرنظامیان مناطق درگیری ممنوع است.

دست به نسل‌کشی فرهنگی زده و بناهای تاریخی بسیاری از جمله بوداهای معروف هزار و پانصدساله بامیان را تخریب کرده است.

کلمه طالبان به معنای طلبه‌ها یعنی دانشجویان دینی است. آنان حکومت خود را امارت اسلامی افغانستان می‌نامند. این جنبش یک جنبش در پوشش دین و یک سازمان اسلامگرای دیوبندی^۱ متشکل از روحانیان اسلامگرای سنی در افغانستان است.

با یک نگاه مختصر مشهود است که این افراد همه این جنایات را به نام دین و در سایه دین مرتکب می‌شوند. آنان دین را فقط در اجرای شریعت خلاصه می‌کنند آن هم شریعتی با تفسیر خودشان. آنان برای تحقق این هدف تمام آنچه نشانه اخلاق و انسانیت است قربانی می‌سازند، آدم می‌کشند، ویران می‌کنند، غارت می‌کنند، زنان و کودکان را برده می‌سازند، و تحت عنوان برده به آنها تجاوز جنسی می‌کنند، آزادی را از انسان‌ها سلب می‌کنند و...، اما دلخوش‌اند که چادر و نقاب بر سر و روی زنان نهاده‌اند و خود را معجری اسلام و برای این عمل خود را طلبکار بهشت برین می‌دانند!

نتیجه این گونه تفکر همین است که می‌بینیم سرزمینی که روزی برخی مناطقش

۱. دیوبندی (dēobandi) جنبشی اسلامی مبتنی بر فقه حنفی و کلام ماتریدی است که گستره نفوذ آن از هند به شمال پاکستان و در عصر حاضر به جنوب افغانستان، آفریقای جنوبی و بریتانیا رسیده است. این جنبش منشأ گروه‌هایی همچون طالبان و سپاه صحابه است. نام این مذهب از مدرسه دارالعلوم دیوبند واقع در شهر دیوبند ایالت اوتار پرادش هند گرفته شده است. این مدرسه شبانه‌روزی در ۱۵ محرم ۱۲۸۳ قمری/ ۳۰ می ۱۸۶۶ میلادی، به وسیله شیخ قاسم نانوتوی و به کمک شیخ رشید احمد گنگوهی به‌عنوان حامی معنوی آن، تأسیس شد. باور دیوبندی بر این است که تنها علوم دینی سودمند هستند و بیشتر علوم دیگر باعث گمراهی می‌شوند.

مرکز فرهنگ و تمدن و آبادانی بوده و مردمش در کنار یکدیگر می‌زیستند و مشکل چندانی از نظر تأمین معیشت نداشتند، و در سایه امن و امان، بزرگانی از علم و ادب تسلیم تاریخ نموده‌اند، امروز به چه روز و روزگاری افتاده است. نگارنده نمی‌خواهد خوانندگان ارجمند را به دوران هرات و بادغیس در دوره‌های باستانی برگرداند، روزگاری که نوشته‌اند در ولایت هرات بیش از هفتاد نوع انگور به دست می‌آمد و در بادغیس بیشتر. برای آشنایی با نشاط و صفای آن مناطق، بهترین سند نوشته نظامی عروضی سمرقندی است که در نقل انگیزه سروده شدن قصیده معروف «بوی جوی مولیان» رودکی آورده است:

«... مهرگان دیر درکشید و سرما قوت نکرد و انگور در غایت شیرینی رسید و در سواد هری^۱ صد و بیست لون انگور یافته شود هریک از دیگری لطیف‌تر و لذیذتر و از آن دو نوع است که در هیچ ناحیت ربع مسکون یافته نشود، یکی پرنیان و دوم کلنجری تنک‌پوست خردنکس^۲ بسیار آب، گویی که در او اجزاء ارضی نیست. از کلنجری خوشه‌ای پنج من و هر دانه‌ای پنج درم سنگ بیاید سیاه چون قیر و شیرین چون شکر و ازش بسیار بتوان خورد به سبب مانیتی که در اوست و انواع میوه‌های دیگر ... زمستان آنجا مقام کردند ... زمستانی گذاشتند در غایت خوشی. چون بهار درآمد اسبان به بادغیس فرستادند و لشکرگاه به مالن به میان دو جوی بردند و چون تابستان درآمد میوه‌ها در رسید. امیر نصر بن احمد گفت: تابستان کجا رویم که از این خوش‌تر مقامگاه نباشد. مهرگان برویم! و چون مهرگان درآمد گفت: مهرگان هری بخوریم و برویم. و همچنین فصلی به فصل همی انداخت تا چهار سال بر این برآمد...»^۲.

گذشته از صفا و آبادانی، آن منطقه بهترین مرکز رشد فرهنگ و ادب پارسی و

۳. چهار مقاله، ص ۵۲-۵۳.

۲. انگوری دارای دانه ریز.

۱. هرات.

ادبیات اسلامی و خاستگاه بزرگانی مانند خواجه عبدالله انصاری (زاده ۲ شعبان ۳۹۶ ق هرات - درگذشته ۲۲ ذی‌الحجه ۴۸۱ ق هرات) و حنظله بادغیسی (شاعر پارسی‌گوی سده‌های ۲ و ۳ ق)، آخوند ملا محمدکاظم خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۲۹ ق) و سردار کابلی (۱۲۹۳-۱۳۷۲ ق) و بالأخره بسیاری از شخصیت‌ها با پسوند شهرت هروی یا هراتی یا کابلی بوده است. برای آشنایی با عظمت فرهنگی هرات افغانستان کافی است به کتاب آثار هرات، اثر مرحوم استاد خلیل‌الله خلیلی نگاهی بیفکنیم. این کتاب در سال ۱۳۱۰ خورشیدی تألیف شده و تا کنون چندین بار چاپ شده است. بلخ یکی از بلاد افغانستان است و چندین عالم بزرگ از آن برخاسته‌اند که یکی از آنان مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۶ ربیع‌الاول ۶۰۴ - ۵ جمادی‌الثانی ۶۷۲ ق) است که دامنه افکارش دنیا را فراگرفته و روزه‌روز قلمرو آن توسعه می‌یابد. به گفته گلبرگ باشی، نویسنده و ناشر ایرانی ساکن آمریکا، جلال‌الدین رومی پرفروش‌ترین شاعر در آمریکاست، اما کسی نمی‌داند ایشان در کجا متولد شده، از کجا آمده، اشعارش را از کجا الهام گرفته است (خبرگزاری مهر، ۸ فروردین ۱۴۰۱).

اما برای شناخت روزگار خوش افغانستان نیازی نیست که چندان راه دوری برویم. کافی است به نیم قرن قبل برگردیم. این جانب از برخی از معمران افغان که دوران بیش از نیم قرن پیش، یعنی قبل از حمله و اشغال ظالمانه این سرزمین توسط شوروی سابق، را به خاطر دارند، شنیده‌ام که مردم افغان زندگی نسبتاً راحتی داشتند. کشاورزی و صنعت به‌خصوص صنعت نساجی رواج داشت. کشاورزی در سایه رودها و دریاچه‌های آن سرزمین رونق داشت. مردم در آزادی کامل می‌زیستند. زنان برقع‌پوش در کنار زنان غیرمحبجه می‌توانستند پوشش

جهل مقدس؛ تابوت آتشین! ۱۳

خود را داشته باشند. جوانان با امید در مراکز آموزشی و دانشگاهی داخل یا خارج کشور تحصیل می‌کردند و دانشمندانی از میان آنها برمی‌خاست؛ برای نمونه علامه صلاح‌الدین سلجوقی (۱۲۷۴ یا ۱۲۷۵-۱۳۴۹ش) فرزند مفتی سراج‌الدین، که کتاب‌ها، رساله‌ها و مقالات فراوانی به زبان‌های دری و عربی در زمینه‌های فلسفه، اخلاق، سیاست، ادب، هنر، الهیات، و علوم اجتماعی نگاشته است.

اما امروز شاهدیم که جوانان مستعد و باهوش افغانستان برای یافتن کار از کشورشان فرار می‌کنند و به این طرف و آن طرف پناه می‌برند و با کمال تأسف بسیار از اوقات جانشان را در این راه از دست می‌دهند؛ جوانانی که امکان داشت اگر فضای کشورشان امن و امان بود، نمونه‌هایی از تفکر و اندیشه بشوند. برای نمونه در وبگاه‌های خبری اخباری از این دست بارها به چشم خورده است که:

«نزدیک به ۷۰ پناهجو که بیشترشان افغان‌ها بودند هفته گذشته در آب‌های ایتالیا هلاک شدند. آن‌ها از شهر از میر ترکیه به طور قاچاقی راهی اروپا بودند».

با آغاز درگیری‌ها میان شوروی سابق و مبارزان افغان از پنجاه سال پیش، بسیاری از مردم افغانستان برای فرار از جنگ و فقر به کشورهای دیگر پناهنده شدند که بیشترین سهم مربوط به پاکستان و ایران بود و به‌رغم برخی مخالفت‌ها، امام خمینی^(ره)، رهبر ایران، سپاه و بسیج را موظف کرد که با مهاجران افغان همکاری کرده و مرزها را برای ورود آن‌ها باز کنند.

در زمان حاضر یعنی پس از تسلط طالبان موج مهاجرت بیشتر شده است.

روزنامه جمهوری اسلامی (۹ آبان ۱۴۰۰) در یادداشتی نوشته است:

«بیش از دو ماه و نیم است که مرزهای شرقی کشورمان در معرض یک سیل از عبور مهاجران افغانستانی به داخل ایران قرار دارد».

اما سؤال این است که چرا سرزمینی مستعد پیشرفت با داشتن تمدنی بزرگ به این روز می‌افتد؟ مردمی وطن‌دوست که قصیده «تابوت آتشین» خلیل‌الله خلیلی^۱ کابلی نشان‌دهنده عمق روحیه وطن‌دوستی آنان است. این شاعر پارسی‌گوی شیرین‌زبان، که پس از مهاجرت به مغرب‌زمین در هوای مولد خویش یکی از بهترین و سوزناک‌ترین قصاید مربوط به وطن را سروده است، می‌گوید:

من بی‌وطن که دور ز آغوش مادرم	بنشسته‌ام بر آتش و در خون شناورم
برگم که تندباد فکنده به هر برم	گردم که حادثات نشانده به هر درم
خورشید نیزه‌دار فلک می‌برد فرود	هر صبحدم به دیده تر نیش خنجرم
از هر ستاره برق غضب می‌جهد برون	چون شامگاه چشم بیفتد بر اخترم
دریای بی‌کرانه خون است موج‌زن	گلگون شفق که شام نماید برابرم
این کزّه رمادی سرگشته سیاه	آید به زیر پای چو سوزنده معجرم
نی خاک جای می‌دهدم نی فلک پناه	نی مرگ می‌کشد ز کرم تنگ در برم
خاکی که پروریده مرا دوستان کجاست؟	من خاک دیگران چه کنم؟ خاک بر سرم!
تیریست آتشین که به هر نیزه شعاع	از ترکش کمانور خورشید می‌خورم
زین کهکشان مارتین صد هزار چشم	هر شب هزار نیش خورد زاری‌کرم

۱. خلیل‌الله خلیلی (۱۲۸۶ کابل - ۱۳۶۶ ش اسلام‌آباد) پس از کودتای اردیبهشت ۱۳۵۷ کار دولتی را ترک کرد و چندی در اروپا و امریکا به سر برد، اما به سبب عشق وطن در آنجا دیری نپایید. او پس از آن به پاکستان رفت و در کنار هزاران هموطن آواره‌اش مسکن گزید و در این دوره آثار بسیاری از خود به جای گذاشت.

کفر است اگر به خاکِ درِ دوست بشمرم
 دیوانه نوازش دریای دیگرم
 غوغاکنان ز پیش چو سیمینه‌اژدرم
 گر کس ز روز حرف زند نیست باورم
 بیگانه است هرکه درین صحنه بنگرم
 در پیش وی نشست گریبان خود درم
 نی طالب زرم که طلبکار بوذرم
 گلبنانگ آسمانی اللّٰه اکبرم
 خواهند آشنا به حروف مزورم
 اینک به خون و اشک شده سرخ هر پریم
 زهرت که روزگار فکنده به ساغرم
 زین تنگنا به کوی عدم ره چه سان برم؟
 بسپرد با غرور به دامان کشورم
 پرورد آن چنان که نپرورد مادرم
 ابر گهر نثارش شد سایه بر سرم
 با اشک شست گردِ غم از دیده ترم
 وز صبغه خدای بر آراست گوهرم
 با هیچ حرف هرزه نیالود دفترم
 کاین نیمه‌جان به پای گرامیش بسپریم
 چون پرشکسته مرغ به بامش فرایرم

این کاخ‌های سرزده بر سقف آسمان
 امواج «هدسنم»^۱ نبرد دل ز کف که من
 «نیلاب»^۲ من کجاست؟ که هر روز
 تاریک گشت یکسره ایام زندگی
 ناآشناست هرچه ازین پرده بشنوم
 دل همدمی ندید به درد آشنا که من
 این عصر معبد زر و سیم است لیک من
 شد روزها که نیست نوازشگر ضمیر
 من راست می‌نگارم و این چپ‌نگارها
 در آشیان مرغ دلم چنگ زد عقاب
 دیگر مرا ز جام طرب بی‌نیاز کرد
 هر لحظه زهر می‌خورم و زنده‌ام هنوز
 فرخنده مادرم چوز دنیا کشید رخت
 کشور مرا به سینه گرمش گرفت تنگ
 لبخند آفتابش جان داد بر تنم
 با عشق بر فروخت نهانخانه دلم
 از پرتو امید جلا داد خاطر
 جز نقش سربلندی و آزادی و وفا
 یاران کجاست کشور زیبای من؟ دریغ
 چون کشته‌شمع سر به رواقش فرونهم

۱. هدسن یا هادسن (Hudson) رودی در امریکاست.

۲. رودی نزدیک زادگاه شاعر در شمال کابل.

عصر مفاسد است، کجا رخت خود
 دیروز بود چشم من و خاک کوی دوست
 جان می‌دهم به مژده اگر آورد نسیم
 فرخنده‌طالعی که صبا دسته‌های خار
 کان را نهم به جای مژه روی چشم
 پیری رسید و جای گهر می‌چکد کنون
 یک داغ به نگشته فلک آزمون کند
 جای عنان نهاد به دستم عصا دریغ
 تابوت آتشین شده در چشم من جهان
 گر مرده‌ام تپیدن بی‌جا برای چیست؟

دور مظالم است، کجا بار خود برم؟
 امروز اسیرِ قاصد و بالِ کبوترم
 مشتی غبار از سرِ بالین مادرم
 آرد به من ز خاک شهیدان کشورم
 یا بر فراز سرِ چوگرانمایه افسرم
 خونابه سرشک ز کلک سخنورم
 هر دم به رنگ دیگر و با داغ دیگرم
 تا من عصازنان سفر مرگ بسپرم
 از هر جهت گرفته سراپا در اخگرم
 ور زنده‌ام چگونه به تابوت اندرم؟

نیوجرسی، ۱۳۵۹^۱

به نظر می‌رسد زندگی مردم افغانستان درسی است برای همه جهانیان. به‌خصوص برای مناطقی که مردم آنجا با عقاید مذهبی زیست می‌کنند. به‌یقین عده‌ای که تفنگ به‌دست در افغانستان از چنین حکومت‌هایی پاسدارای می‌کنند از منافع مادی برخوردارند. با آنان سخنی نیست و نیز بدون شک سیاست‌گذاری این اعمال توسط سیاستمدارانی نابکار با نقشه‌های عمیق استعماری انجام می‌گیرد، در این مطلب نیز سخنی نیست. سخن این یادداشت با آنانی است که با انگیزه ایدئولوژیک، یعنی با دواعی دینی، به جان این و آن می‌افتند و جان خود را نیز بر کف می‌نهند. چرا حتی لحظاتی محدود «خود» را، یعنی شخصیت انسانی خود را، مخاطب قرار نمی‌دهند و سؤالاتی این چنین از خویش نمی‌پرسند؟:

۱. خلیلی شاعر افغان و ایران، ص ۱۱۲-۱۱۳.